



Disruption of Childhood Experience Among Children Working on the Street: A Study in Rasht

Saeid Nouri¹ | Zahra Yahyaeimozdehi²

1. Corresponding Author ; Social Sciences, Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran, Email: s.noori@tabrizu.ac.ir
2. Department of Mathematics and Statistics, Payam Noor University, Manjil, Iran ; Email: malisa.1369@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2025-10-02

Received in revised form:
2026-02-04

Accepted: 2026-03-19

Published online: 2026-03-20

Keywords:

Children working on the street, Lifeworld stagnation, Persistent subordination, Abandonment

ABSTRACT

Children who participate in economic activities from a young age, particularly those already situated on the streets, face arduous, complex, and detrimental experiences. This study was conducted using a qualitative approach and the Grounded Theory methodology. The research participants comprised 15 children working on the streets in Rasht, who were purposefully selected. Data were collected through in-depth semi-structured interviews and analyzed using open, axial, and selective coding. The findings indicate that children working on the street encounter a form of “emotional duality,” wherein a relative sense of satisfaction from economic participation is intertwined with feelings of pity, contempt, rejection, and social invisibility. Furthermore, a “dual identity” is formed in these children, leading to a perpetual conflict between their childhood and adult roles. A state of “double abandonment” is also evident among these children, characterized by a simultaneous experience of lacking familial and social support, which children perceive through social comparison with their peers. Moreover, financial deprivations and a lack of opportunities for rest, recreation, and social interaction have reduced their lives to a monotonous cycle between home and the street and vice versa. This situation, by eliminating opportunities for leisure, familial, and social interactions, has resulted in the “stagnation of their lifeworld.” Ultimately, “persistent subordination,” as a reproducible state of deprivation and powerlessness, imposes stabilized conditions on their lives. This state of childhood lifeworld obstruction, conceptualized within the central category of “Appropriated Childhood,” signifies the gradual forfeiture of fundamental childhood experiences within the street setting.

Cite this article: Nouri, S.; & Yahyaeimozdehi, Z. (2025) Disruption of Childhood Experience Among Children Working on the Street: A Study in Rasht, *Journal of Social Problems of Iran*, 16 (2),165-188.
<https://doi.org/10.22059/IJSP.2026.365535.671171>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/IJSP.2026.365535.671171>

گسست تجربه کودکی در میان کودکان کار در خیابان: مطالعه‌ای در شهر رشت

سعید نوری^۱ | زهرا یحیائی مژده‌ی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری، علوم اجتماعی، حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران؛ رایانامه: s.noori@tabrizu.ac.ir
۲. کارشناسی، گروه ریاضی و آمار، دانشگاه پیام نور، منجیل، ایران؛ رایانامه: malisa.1369@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	کودکانی که از سنین پایین در فعالیت‌های اقتصادی مشارکت دارند، با تجربه‌هایی دشوار، پیچیده و آسیب‌زا مواجه‌اند. این مطالعه با رویکر کیفی و روش نظریه زمینه‌ای انجام شده است. مشارکت‌کنندگان پژوهش شامل ۱۵ کودک کار در خیابان در شهر رشت بودند که به صورت هدفمند انتخاب شدند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته جمع‌آوری و با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد که کودکان کار در خیابان با نوعی «دوگانگی احساسی» مواجه‌اند؛ به گونه‌ای که احساس رضایت نسبی از مشارکت اقتصادی در آنان با احساس ترحم، تحقیر، طرد و نادیده‌انگاری اجتماعی در هم آمیخته است. علاوه بر این «هویت دوگانه»‌ای در این کودکان شکل گرفته که منجر به کشمکش دائمی میان نقش‌های کودکی و بزرگسالی می‌شود. وضعیت «رهاشدگی مضاعف» نیز در میان این کودکان مشهود است؛ به نحوی که کمبود حمایت‌های خانوادگی و اجتماعی به طور همزمان تجربه شده و کودکان از طریق مقایسه اجتماعی با همسالان، این فقدان را درک می‌کنند. همچنین، محرومیت‌های مالی و کمبود فرصت برای استراحت، تفریح و تعامل اجتماعی، زندگی آن‌ها را به چرخه‌ای یکنواخت از خانه تا خیابان و بالعکس تقلیل داده است؛ امری که با حذف فرصت‌های تفریح، تعاملات خانوادگی و اجتماعی، به «رکود زیست‌جهان» انجامیده است. در نهایت، «فروستنی پایدار» به عنوان وضعیتی بازتولیدشونده از محرومیت و بی‌قدرتی، شرایط تثبیت‌شده‌ای را بر زندگی آنان تحمیل کرده است. این وضعیت انسداد زیست‌جهان کودکان، در قالب مقوله مرکزی «کودکی مصادره‌شده» صورت‌بندی شده است که بیانگر سلب تدریجی تجربه‌های بنیادین کودکی در بستر خیابان می‌باشد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۹	
کلیدواژه‌ها: کودکان کار در خیابان، رکود زیستی، فروستنی پایدار، رهاشدگی.	

استناد: نوری، سعید و یحیائی مژده‌ی، زهرا (۱۴۰۴). گسست تجربه کودکی در میان کودکان کار در خیابان: مطالعه‌ای در شهر رشت، بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱۶(۱)، ۱۶۵-۱۸۸. <https://doi.org/10.22059/IJSP.2026.365535.671171>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/IJSP.2026.365535.671171>

مقدمه و طرح مسأله

زیست روزمره کودکان کار، عرصه‌ای چندوجهی است که در آن، تعامل میان عوامل اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و فردی، تجاری منحصراً به فرد و غالباً چالش‌برانگیز را شکل می‌دهد. در سال‌های اخیر، به دلیل گسترش مسائل و نابسامانی‌های اجتماعی و پدیده‌هایی همچون فقر، حاشیه‌نشینی، نابرابری‌های اجتماعی، جنگ، مهاجرت و غیره به دگرگونی در ساختار نظام خانواده انجامیده است. به گونه‌ای که این ساختار در برخی جوامع دچار تزلزل شده و پیامد آن، محروم‌ماندن شماری از کودکان از تجربه رشد طبیعی و زندگی در محیطی سالم بوده است. در نتیجه، برخی از این کودکان ناگزیر شده‌اند در شهرهای بزرگ و مکان‌های پرتردد به کار یا زندگی در خیابان روی آورند (عرشی و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۳۴).

کودکان شهروندان آینده هر کشور محسوب می‌شوند و تضمین رشد کافی آن‌ها از اولویت‌های اصلی هر کشور است. با این حال، کار کودکان در سطح جهان به طور گسترده‌ای فراگیر شده است. داده‌ها نشان‌دهنده تنوع در شیوع کار کودک در سراسر جهان است و ارقام آماری در مورد کار کودکان بسیار نگران‌کننده است (سریواستاوا، ۲۰۱۱: ۱). همانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، مفهوم کودکان کار در خیابان نیز از تعریفی واحد و جهانی تبعیت نمی‌کند و همواره تلاش‌ها برای ارائه تعریفی جامع و همه‌پذیر از آن، با چالش‌ها و ابهاماتی همراه بوده است. بنیتز^۱ بر این نکته تأکید دارد که تاکنون هیچ تعریف دقیقی و مورد توافق برای کودکان خیابانی ارائه نشده است، چرا که این پدیده می‌تواند حاصل «رها شدن» کودکان از سوی خانواده یا «ترک» آگاهانه خانه از سوی خود کودکان باشد؛ امری که سبب شکل‌گیری تفسیرهای گوناگون از این واقعیت شده است (نت و همکاران، ۲۰۰۹: ۲۹).

با این حال، در برخی اسناد بالادستی در ایران، تعریفی نسبتاً روشن و مورد قبول از کار کودک ارائه شده است. بر اساس اصلاحیه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، تمایز میان «کودک کار» و «کودک خیابانی» به این صورت تعریف شده است: «کودک کار»^۲ (الحاقی ۱۴۰۱/۰۷/۲۷) طفل یا نوجوانی است که برای تأمین معاش خود یا خانواده، به کسب درآمد (با دریافت مزد یا بدون آن) اشتغال دارد و این فعالیت، او را در معرض وضعیت مخاطره‌آمیز قرار می‌دهد. «کودک خیابانی»^۳ طفل و نوجوان در معرض خطر که به جهت فقر یا بی‌خانمانی به صورت محدود یا نامحدود در خیابان به سر می‌برد، اعم از کودکی که هنوز از خانواده و سرپناه برخوردار است یا کودکی که خیابان را خانه می‌داند و رابطه او با خانواده به حداقل رسیده یا قطع شده است. در حالی که «کودک کار در خیابان»^۴ اغلب شب‌ها را در خانه می‌گذرانند اما ساعات روز را صرفاً جهت کار در خیابان سپری می‌کنند (اصلاحیه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، ۱۴۰۱). بر همین مبنا، صندوق کودکان سازمان ملل متحد، آنها را به عنوان کودکانی معرفی کرده است که در شرایط دشوار و آسیب‌پذیر زندگی می‌کنند و نماینده یک جمعیت اقلیت اجتماعی به شمار می‌روند (کامبر و توسکا-گوگوئی، ۲۰۱۵: ۸۵).

بر مبنای تفاوت‌های میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه در خصوص پدیده مورد بررسی، و با در نظر گرفتن وضعیت ویژه کودکان کار در ایران، می‌توان استدلال کرد که این پدیده از شمولیت و عمومیت برخوردار نیست. بلکه، در هر جامعه‌ای، ویژگی‌های خاص و متمایزی بروز می‌یابد که نمایانگر زمینه‌مندی این پدیده و تأثیر متقابل عوامل اجتماعی، اقتصادی و ریشه‌های فرهنگی آن جامعه است (اسدیور و آزاده، ۱۳۹۹: ۱۹۰). جیمز و همکاران (۱۹۹۸) استدلال می‌کنند که کودکان باید به عنوان «بازیگران اجتماعی» دیده شوند به گونه‌ای که تمرکز بر ویژگی‌های آنها در حال حاضر باشد، نه بر پیش‌بینی پتانسیل‌های آتی آنان (اتکینسون -

1 Benítez

2 Child laborer

3 Street child

4 Child laborer on the street

شو، ۲۰۱۷: ۱). مطالعات نشان می‌دهند که در سرتاسر جهان کودکان کار در خیابان علاوه بر محرومیت از حقوق بنیادین و قانونی خود نظیر آموزش، امنیت، رفاه و بهداشت، در معرض تجارب ناپه‌نجانر گوناگونی قرار می‌گیرند (وامقی و همکاران، ۲۰۱۹: ۵۵۰). از این منظر، شناخت پدیده کودکان کار در خیابان نیازمند توجه به تجارب زیسته فردی، کیفیت زندگی، احساس تنهایی، رنج‌های روزمره و درگیری‌های عاطفی و اجتماعی آنان است؛ چرا که زندگی در خیابان نه تنها با چالش‌های مادی همراه است، بلکه با گسست‌های عمیق در روابط اجتماعی، بی‌ثباتی روانی و محرومیت از معنا و کرامت انسانی نیز گره خورده است (ایمان‌زاده و علی‌پور، ۱۳۹۸: ۲۷۹). کودکان کار در خیابان، به‌ویژه در بافت‌های شهری و در تعامل با مناسبات جنسیتی، با لایه‌هایی از رنج و آسیب مواجه‌اند که غالباً از چشم ناظران پنهان می‌ماند. این مسائل کمتر بازنمایی شده و ناشناخته، تنها از خلال روایت‌های زیسته و تجربیات فردی آنان قابل درک است (میرحسینی و قربانی، ۱۳۹۸: ۱۲۷).

بر همین اساس، این پژوهش به جای تکرار داده‌های کلی درباره شیوع یا پیامدهای کار کودکان در خیابان، بر آن است تا از طریق کاوش در روایت‌های زیسته‌شده، تصویری انسانی، چندوجهی و کاربردی از این پدیده ترسیم کند. تصویری که نشان دهد کنش‌های روزمره، استراتژی‌های بقا و تلاش برای حفظ کرامت، در فضاهای طردشده شهری شکل می‌گیرند. این کودکان که تحت فشارهای چندگانه و در شرایط دشوار زیستی به کار در خیابان‌ها کشانده شده‌اند، با تهدیدهای جدی در مسیر رشد جسمی، روانی، عاطفی و اجتماعی، و همچنین در فرآیند تکامل شخصیت و جامعه‌پذیری به‌نجانر خود روبرو هستند. درک عمیق این واقعیت‌ها می‌تواند مبنایی برای طراحی مداخلات اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های واقع‌گرایانه فراهم آورد. افزون‌براین، مشاهدات میدانی پژوهشگر در کنار گزارش‌های منتشر شده توسط منابع محلی معتبر، از جمله سایت «کلانشهر»^۱، حاکی از افزایش مشهود فعالیت کودکان کار در معابر عمومی شهر رشت است؛ از این‌رو، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است: کودکان کار چه روایتی از کار در خیابان در شهر رشت دارند و این روایت چگونه شکل می‌گیرد؟

چار چوب مفهومی

با در نظر گرفتن تفاوت‌های پارادایمی میان روش‌های کمی و کیفی، نظریه در روش‌شناسی کیفی نقشی الهام‌بخش و مکمل ایفا می‌کند. این نقش، فرایند پژوهش و تحلیل داده‌ها را هدایت کرده و با ایجاد حساسیت نظری-مفهومی، به گشایش ذهن محقق نسبت به مسائل و مقوله‌های مورد پژوهش یاری می‌رساند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۲۳۳). بدین‌جهت نظریه‌های مربوط به کودکان کار به‌صورت اجمالی مرور می‌گردد.

نظریه «ساخت اجتماعی واقعیت»^۲ که نخستین بار در کتابی به همین نام توسط پیتر برگر و توماس لاکمن^۳ (۱۹۶۶) مطرح شد، بر این فرض استوار است که واقعیت، امری عینی و طبیعی نیست، بلکه محصول تعاملات اجتماعی و فرآیندهای معناسازی انسانی است. ساخته شدن واقعیت در جامعه، بر توان آدمی در شکل بخشیدن به جامعه و خصیصه‌گشودگی تاریخ به روی رویدادهای جدید تأکید می‌کند. هم‌زمان با ظهور رویکردهای فردگرایانه‌تر و پویاتر به واقعیت‌های اجتماعی، که در نظریه‌های کنش متقابل نمادی و تضاد نمود یافت، برگر و لاکمن نیز با نگاهی مشابه، زندگی را به مثابه پدیده‌ای درک کردند که در کنش متقابل انسان‌ها تولید و بازتولید می‌شود (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۱۱). از منظر آنان، مفاهیمی مانند «کودکی»، «کار»، «نقش اجتماعی» یا «هویت»، نه اموری ثابت، بلکه برساخته‌های اجتماعی هستند که در متن تعاملات روزمره، نهادینه می‌شوند.

1 <https://kalanshahr.ir/news/i/44832>

2 The Social Construction of Reality

3 Peter Berger and Thomas Luckmann

براساس نظریه فرهنگ فقر^۱ اسکار لوئیس^۲ بسیاری از افراد فقیر، فاقد نیروی روانی کافی برای بیرون کشیدن خود از فقر هستند و در نتیجه آنها قادر نیستند از کمک‌های اقتصادی برنامه کمک درآمد برای بهبود وضعیت خویش سود جویند. نظریه فرهنگ فقر با رویکرد روانشناختی اجتماعی و با این پیش‌فرض آغاز نموده است که فرهنگ فقر شیوه زندگی است که دارای ابعاد روانی، اجتماعی نظیر گوشه‌نشینی و انزوا و عدم حمایت‌های خانواده از افراد آن است. لوئیس معتقد است که فرهنگ فقر محدود و وابسته به تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و اختلاف شهر و روستا و ویژگی‌های ملی نیست. فرهنگ فقر می‌تواند در موقعیت‌های تاریخی گوناگون به‌وجود آید. فرهنگ فقر روشی از زندگی است که در نتیجه به‌سربردن در چنان شرایط تاریخی گوناگون برای مردمان فقیر حاصل می‌شود. فرهنگ فقر هم یک وسیله سازگاری است و هم واکنشی است که انسان فقیر در برابر بی‌ارجی خود نشان می‌دهد. البته فرهنگ فقر تنها یک روش سازگاری با شرایط عینی جامعه بزرگتر نیست، بلکه وقتی که به‌وجود آمد پروبال می‌گیرد و به علت اثری که بر کودکان می‌گذارد از نسلی به نسل دیگر می‌رسد و ادامه می‌یابد (لوئیس، ۱۳۵۳: ۱۲۶).

نظریه «تله محرومیت» که توسط رابرت چمبرز^۳ ارائه شده است، از جمله چارچوب‌های نظری مهم در تبیین شرایط زیستی حاشیه‌نشینان به شمار می‌رود. این نظریه مجموعه‌ای از عوامل درهم‌تنیده محرومیت را توصیف می‌کند که شامل فقر، ضعف جسمانی، آسیب‌پذیری، انزوا و بی‌قدرتی است. این پدیده به‌عنوان، دور باطل فقر، بیماری فقر، تله محرومیت و فقر توصیف می‌شود (چمبرز، ۱۳۸۷: ۱۴۰). موقعیتی که افراد محروم در تله فقر دارند خارج از کنترل آنهاست و تله رفته‌رفته به چرخه تبدیل می‌شود و همین چرخه شروع به گسترش و استمرار خود می‌کند. فقر هنگامی با خود تله به همراه می‌آورد که دور باطل تلاش‌های فقیران را تحلیل و اوضاع مساعدی را برای بروز فقر خلق کند. فقر، محرومیت و ناتوانی‌ها ادامه زندگی را برای ساکنان تله‌های فقر شهری دشوار و ناممکن کرده است. این تله‌های انسان‌ساخت که در اثر روابط کژکارکردی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آیند، موقعیت فقر را بازتولید و دائمی می‌کنند و درنهایت، منجر به افزایش و عمیق‌تر شدن تله‌های فضایی فقر می‌شوند (رفیعیان و زاهد، ۱۴۰۰: ۴۲).

در کنار نظریه‌های پیشین، رهیافت «کنش متقابل نمادی» بلومر و مید، به ویژه در سطح خرد، می‌تواند در فهم عمیق‌تر پدیده کودکان کار در خیابان یاری‌رسان باشد. این رهیافت به جای تمرکز بر ساختارهای جامعه، بر چگونگی شکل‌گیری برداشت‌ها، معانی و هویت‌های فردی از طریق تعاملات روزمره تأکید دارد (استونز، ۱۳۷۹: ۱۳۶). از این منظر، رهیافت کنش متقابل نمادی کمک می‌کند تا بفهمیم کودکان کار در خیابان، چگونه تجربیات، تعاملات و برداشت‌های خود را از موقعیت‌شان شکل می‌دهند؛ این که چه معانی شخصی و نمادینی برای حضورشان در خیابان می‌سازند و این معانی چگونه بر انگیزه‌ها و منافع‌شان تأثیر می‌گذارد. و یا چگونه از طریق تعاملات نمادین روزمره، با موقعیت خود کنار می‌آیند و تصویری که از خود و موقعیت‌شان دارند، چگونه شکل می‌گیرد و استمرار می‌یابد.

در راستای ارائه یک جمع‌بندی جامع و تبیین کلی از مبانی نظری پژوهش، با اتخاذ رویکردی که هم احوال فردی و هم شرایط خانوادگی کودکان کار در خیابان را مطمح‌نظر قرار می‌دهد، ابتدا نظریه «ساخت اجتماعی واقعیت» چارچوبی برای درک چگونگی شکل‌گیری برداشت‌های اجتماعی و واقعیت‌های مرتبط با این گروه سنی فراهم می‌آورد و تأثیر این ساختارها بر کودکان را نمایان می‌سازد. متعاقباً، نظریه «کنش متقابل نمادی» به تحلیل چگونگی بازتولید این واقعیت‌ها در سطح خرد می‌پردازد؛ به این معنا که

1 Culture of poverty

2 Oscar Lewis

3 Robert Chambers

کودکان کار، از طریق تعاملات روزمره با دیگران، خود و برداشت خود از موقعیتشان را می‌سازند و این معانی درونی‌شده، نقشی بنیادین در تجارب زیسته آن‌ها ایفا می‌کنند.

در کنار این رویکردها، نظریه «فرهنگ فقر» به بررسی چگونگی نهادینه‌شدن ارزش‌ها و هنجارهای مرتبط با فقر و تأثیر آن بر عاملیت افراد برای خروج از این وضعیت می‌پردازد. همچنین، نظریه «تله محرومیت»، ضمن ارجاع به زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی خانواده چگونگی بازتولید، عمیق‌تر شدن تله‌ها و تداوم موقعیت فقر را تبیین می‌کند. بدین ترتیب، این نظریه‌ها در کنار هم، تحلیلی چندوجهی از سازوکارهای مؤثر بر وضعیت کودکان کار در خیابان ارائه می‌دهند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مختلفی در زمینه کودکان کار و خیابان صورت گرفته است که در ادامه، به شماری از مطالعات برجسته داخلی و خارجی اشاره‌ای موجز می‌شود.

پژوهشی توسط آقاپور و همکاران (۱۳۹۷) در شهر تهران با عنوان «ارائه مدل تبیین جامعه‌شناختی کودکان خیابانی شهر تهران» با استفاده از روش پیمایشی با نمونه‌ای شامل ۳۱۸ نفر انجام شده است. نتایج نشان داده است که عوامل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، جمعیتی، جغرافیایی و شرایط بین‌المللی به طور معنی‌داری در ظهور، گسترش و تداوم پدیده کودکان خیابانی در تهران نقش دارند. ضعف حمایت‌های نهادی و نابرابری‌های اجتماعی این مسئله را تشدید کرده است. بنابراین، مقابله مؤثر با این پدیده نیازمند رویکردی جامع و هماهنگ در سطوح مختلف است.

در یک مطالعه کیفی با رویکرد پدیدارشناختی، ایمان‌زاده و علی‌پور (۱۳۹۸) به بررسی تجارب زیسته کودکان کار از احساس تنهایی در شهر تبریز پرداختند. نمونه پژوهش شامل ۱۵ نفر از کودکان کار بود. نتایج نشان داد این کودکان با نوعی تنهایی اگزستانسیال مواجه‌اند که با احساساتی چون بی‌معنایی، ناامیدی و رهاشدگی همراه است. بر اساس نتایج این تحقیق، مداخله‌هایی نظیر تقویت تعاملات اجتماعی، فراهم‌سازی امکان تحصیل، آموزش مهارت‌های زندگی، و بهره‌گیری از رویکردهای معنویت‌درمانی، برای بهبود وضعیت روانی کودکان کار خیابانی ضروری تلقی می‌شود.

«در پژوهشی کیفی، میرحسینی و قربانی (۱۳۹۸) تجربه زیسته ۲۳ دختر کار خیابانی در تهران را از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته مورد مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج نشان داده است که ویژگی‌های زمینه‌ای و قومیتی، به ویژه فقر، مشکلات خانوادگی و مهاجرت، نقش مؤثری در درک و تفسیر اجبار یا پذیرش کار خیابانی دارد. این دختران عمدتاً در مناطق حاشیه‌ای در مشاغل سطح پایین فعالیت می‌کنند و برای افزایش درآمد از ترفندهایی مانند ادعای بیماری و جلب ترحم بهره می‌برند. علاوه‌براین، حضور مستمر در خیابان و مواجهه با خشونت‌های کلامی و غیرکلامی، به احساس تحقیر و شکل‌گیری تصویر منفی از خود در ذهنیت آنان منجر می‌شود.

سعدآبادی و فهری (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «آسیب‌شناسی پدیده کودکان کار شهر تهران با رویکرد تحلیل محتوا و فازی» نشان داده‌اند که فقر عامل اصلی بروز و شیوع این پدیده است که عوامل ساختاری یا مسائل مرتبط با دولت و قانون‌گذاری با بیشترین اثرگذاری در حل مسائل کودکان خیابانی، می‌تواند منجر به کاهش فقر گردد. عوامل محتوایی در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

پیرخندان و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «گونه‌شناسی کار کودکان و آسیب‌های ناشی از آن برای کودکان کار در تهران» به بررسی دیدگاه‌های ۱۵ تن از مدیران، کارشناسان و صاحب‌نظران فعال در حوزه حمایت از کودکان کار پرداختند. نتایج

نشان داده است که گونه‌های کار کودکان در هفت دسته شامل کار کارگاهی، دست‌فروشی، خدمات خیابانی، زباله‌گردی، تکدی‌گری، کار خانگی و مشاغل بزه‌کارانه سنخ‌بندی شده که برخی از این گونه‌ها نظیر زباله‌گردی و مشاغل بزه‌کارانه و برخی کارهای کارگاهی در زمره اشکال کار پرخطر قرار می‌گیرند.

احمدی و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «واکاوی معنایی کودک کار از دیدگاه کارشناسان اجتماعی در کلان‌شهر شیراز»، با بهره‌گیری از روش کیفی نظریه زمینه‌ای، دیدگاه ۱۰ تن از کارشناسان مرتبط با موضوع کودکان کار در این شهر را مورد بررسی قرار دادند. یافته‌های این مطالعه نشان داد که شرایط علی مثل «ناسازواری و آشفتگی نهادی و مدیریتی»، «تنوع چشم‌انداز به پدیده کودک کار و سازمان‌های مردم‌نهاد» و «بی‌تفاوتی نسبت به کودک کار» موجب بروز و ظهور این پدیده شده است. از جمله شرایط مداخله‌گر می‌توان به «بازنمایی منفی و فعالیت‌های متعارض رسانه‌ای»، «بازدارندگی برخی از قواعد و قوانین داخلی و بین‌المللی» و «کودک کار اتباع و مشکل شناسایی و هویتی» اشاره کرد.

اسدیپور و رایان‌پور (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «کاوش تجربه‌ی کودکان کار خیابانی شهر تهران از زیستن در روزگار بیماری همه‌گیر»، دریافته‌اند که در دوران همه‌گیری، در کنار افزایش تعداد کودکان کار و از دست دادن مشاغل توسط سرپرستان خانوار، گسترش فقر، کودکان را به گونه‌ای به سمت خیابان سوق داده است که ناگزیرند علاوه بر تحمل مخاطرات بهداشتی، با بی‌ثباتی اقتصادی و تغییرات مکرر در ماهیت مشاغل خود مواجه شوند. این شرایط منجر به تجربه انواع خشونت مضاعف در روابط خانوادگی، بین فردی و اجتماعی برای این کودکان می‌گردد.

فابر^۱ و پاليج^۲ (۲۰۱۵) در مطالعه‌ای با عنوان «کودکان کار و سیاست‌گذاری اجتماعی» به بررسی تأثیر شوک‌های اقتصادی بر وضعیت اشتغال و سلامت کودکان در آفریقای جنوبی پرداختند و این موضوع را از طریق تحلیل داده‌های ثانویه مورد مطالعه قرار دادند. نتایج مطالعه نشان می‌دهد برنامه‌های بیمه بیکاری و سیستم درآمدی بین‌المللی می‌تواند از اشتغال کودکان جلوگیری کند؛ همچنین در این مطالعه نشان داده شده است که شوک‌های منفی اقتصادی می‌تواند تأثیر معنی‌داری بر وضعیت سلامت کودکان کار داشته باشد.

هیلز^۳ و همکاران (۲۰۱۶) و هیلز و همکاران (۲۰۱۶) در مطالعه‌ای کیفی با عنوان «تجربه‌های زیسته کودکان خیابانی در دوربان آفریقای جنوبی: خشونت، مصرف مواد و تاب‌آوری»، با رویکرد پدیدارشناسی و با نمونه‌ای شامل ۱۰ نفر از کودکان خیابانی در شهر دوربان، به بررسی تجربه زیسته این گروه پرداختند. نتایج نشان داده است که کودکان خیابانی انعطاف‌پذیر هستند، اما در عین حال خودکشی می‌کنند، در رابطه جنسی محافظت نشده و سایر رفتارهای جنسی پرخطر به عنوان ابزاری برای بقا شرکت می‌کنند، میزان بالای سوء مصرف مواد دارند و به دلیل وضعیت بی‌خانمانی مورد آزار و اذیت و انگ قرار می‌گیرند.

مطالعه نظام‌مند ابراهیم و همکاران (۲۰۱۹) با عنوان «کار و سلامت کودکان در کشورهای با درآمد کم و متوسط»، به تحلیل ۲۵ مقاله لاتین با روش‌های کمی و کیفی پرداخت. یافته‌های این پژوهش تأیید می‌کند که کار کودک همچنان به عنوان یک نگرانی و چالش اساسی در سلامت عمومی مطرح است و پیامدهای زیان‌بار جسمی و روانی قابل توجهی را به دنبال دارد. بنابراین، استراتژی‌های فعلی مقابله با کار کودکان، مستلزم بازنگری اساسی هستند.

بر اساس نتایج حاصل از پیمایش آنلاین با مشارکت ۶۸۴ پناهنده سوری در ترکیه، پژوهش فهر و ریکن^۱ (۲۰۲۲) در باب کودکان کودکان کار، بیانگر آن است که در ترکیه، کار کودکان در میان اتباع و به‌ویژه کودکان سوری به‌سرعت در حال گسترش است. کودکان سوری در سنین پایین‌تر وارد نیروی کار می‌شوند و دسترسی کمتری به آموزش دارند، درحالی که ساعت‌های طولانی کار می‌کنند و دستمزد پایینی دریافت می‌کنند. بنابراین کودکان سوری در برابر استثمار کاری بسیار آسیب‌پذیرند. همچنین، عدم اقامت دائم بر شیوع کار کودکان بی‌تأثیر است.

اووتیه^۲ و همکاران (۲۰۲۲) در مطالعه‌ای با عنوان «مشکلات و نیازهای سلامت جنسی کودکان خیابانی» در اتیوپی، با اتخاذ رویکرد کیفی و بهره‌گیری از روش‌هایی چون مصاحبه، بحث گروهی و تحلیل تماتیک، وضعیت سلامت جنسی و باروری ۸۵ نوجوان خیابانی و ۸ فعال حوزه کودک در منطقه گوجام شرقی را مورد بررسی قرار دادند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد بیشتر نوجوانان خیابانی اطلاعات روشنی در مورد سلامت جنسی نداشتند. مشکلات شامل خشونت جنسی، عفونت‌های مقاربتی، بارداری ناخواسته، سقط جنین و سوء‌مصرف مواد بود. دسترسی به فرصت‌های شغلی نیز به عنوان یکی از نیازهای کلیدی آنان برای پیشگیری از مشکلات موجود در حوزه سلامت جنسی و باروری شناسایی شده است.

با توجه به یافته‌های مطالعات مشابه در داخل و خارج از کشور می‌توان نتیجه گرفت پدیده کودکان کار در خیابان یک اختلال و یک انحراف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در سطح جهان می‌باشد که ناشی از نظم اجتماعی نابرابر است؛ لذا در کنار شناخت پیکره معضلات و عوامل دخیل در به‌وجود آمدن آن، باید به سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های جهانی و منطقه‌ای هم توجه کرد.

به‌طور کلی پژوهش‌های انجام شده به عوامل روی آوردن به کار و خیابانی‌شدن کودکان و پیامدهای آن پرداخته‌اند و عمدتاً با رویکردی آسیب‌شناسانه انجام گرفته‌اند. همچنین، بخش عمده‌ای از پژوهش‌ها، بر «کودکان کار» و یا «کودکان خیابانی» متمرکز بوده‌اند که به‌لحاظ مفهومی، با «کودکان کار در خیابان» که موضوع پژوهش حاضر است، تمایز دارند. این پژوهش، با اتخاذ رویکردی متمایز از مطالعات پیشین، بر شکاف موجود در تحلیل این گروه خاص تمرکز دارد. علاوه بر این، رویکرد اغلب مطالعات پیشین به ابعاد منفرد تجربه زیسته کودکان محدود بوده است. برای نمونه، ایمان‌زاده و همکاران (۱۳۹۸) بر احساس تنهایی و میرحسینی و همکاران (۱۳۹۸) بر ویژگی‌های قومیتی و زمینه‌ای تمرکز کرده‌اند. برخلاف این مطالعات، پژوهش حاضر می‌کوشد با استفاده از رویکرد تقاطعی، تجربه‌های زیسته این کودکان را در سطوح مختلف جنسیت، قومیت، مهاجرت و جایگاه طبقاتی به شکلی جامع فهم و تبیین کند. این پژوهش، از رهگذر بازسازی روایت‌های چندلایه و پیچیده کودکان، از تمرکز صرف بر آسیب‌پذیری آن‌ها فراتر می‌رود و بر فرایندهای معناسازی از منظر خود کودکان تأکید دارد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر با فراتر رفتن از تحلیل‌های خطی و تک‌بعدی، درصدد دستیابی به درکی عمیق‌تر از زیست روزمره، تجربه‌های عاطفی و موقعیت‌های اجتماعی کودکان کار در بافت شهری رشت است؛ شهری که تاکنون در این زمینه کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و در چارچوب روش‌شناسی نظریه‌مبنایی انجام شده است؛ با این تمایز که تمرکز اصلی بر الگوی پارادایمی، شناسایی عوامل، زمینه‌ها و پیامدهای از پیش تعیین‌شده نبوده است. هدف اصلی، دستیابی به یک مفهوم‌پردازی عمیق و مبتنی بر میدان تجربی زیست کودکان کار در خیابان بوده است. این انتخاب روش‌شناختی، با هدف اجتناب از تأثیرپذیری از

1 Fehr and Rijken

2 Ewunetie

کلیشه‌های نظری از پیش موجود صورت گرفته است تا بدین وسیله، واقعیت زیسته این کودکان و وجوه مختلف آن، به شکلی اصیل و بدون پیش‌فرض‌های نظری و تجربی، مورد شناخت و تبیین قرار گیرد.

مشارکت‌کنندگان این مطالعه را کودکان کار در خیابان شهر رشت تشکیل می‌دهند که از طریق نمونه‌گیری هدفمند و گلوله برفی انتخاب شده‌اند. روند نمونه‌گیری تا زمان رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت؛ پس از آن نیز برای اطمینان از کفایت داده‌ها، مصاحبه با دو مشارکت‌کننده دیگر صورت گرفت و در نهایت، تعداد کل مشارکت‌کنندگان به ۱۵ نفر رسید.

گردآوری داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته انجام شد. این مصاحبه‌ها در فاصله زمانی شهریور تا دی‌ماه ۱۴۰۱ صورت گرفتند و بسته به توان پاسخگویی، تعامل و سطح همکاری مشارکت‌کنندگان، مدت زمان آن‌ها بین ۳۰ تا ۷۰ دقیقه متغیر بود. بیشتر مصاحبه‌ها ضبط، پیاده‌سازی، و به متن تبدیل شدند. در فرآیند پالایش داده‌ها، جملات تکراری یا فاقد ارتباط مستقیم با مسئله پژوهش حذف گردید و تحلیل داده‌ها بر مبنای سه مرحله‌ی کدگذاری باز، کدگذاری محوری، و کدگذاری انتخابی (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۲: ۸۷) انجام شد.

در مرحله کدگذاری باز، مفاهیم اولیه از گزاره‌ها و عبارات استخراج شد و با شناسایی شباهت‌ها، در قالب مقولات فرعی دسته‌بندی گردید. در ادامه، طی فرآیند کدگذاری محوری، مقولات مرتبط و هم‌راستا، در قالب مقولات اصلی صورت‌بندی شدند. نهایتاً در مرحله کدگذاری انتخابی، مقوله محوری شناسایی شد که سایر مقولات در پیوند معنایی با آن شکل گرفت. تحلیل داده‌ها به صورت دستی و با اتکا بر خوانش دقیق و مکرر داده‌ها انجام شد، که با ماهیت تفسیری و انعطاف‌پذیر پژوهش کیفی هم‌خوانی دارد.

مسئله اعتباربخشی به یافته‌ها از طریق روش ارتباطی اوه فلیک^۱ و باورپذیری گزینشی^۲ انجام شد. به‌منظور اثبات و تأیید یافته‌ها پس از گردآوری و اتمام فرآیند تحلیل داده‌ها، ابتدا تجربه‌های مشارکت‌کنندگان جهت پیوند معنادار میان داده‌ها و مضامین تحلیلی مستند شد و در مرحله بعد برخی مقوله‌های تدوین شده به شرکت‌کنندگان ارجاع داده شد تا انطباق نتایج با اظهارات مصاحبه‌شوندگان مورد ارزیابی قرار گیرد و میزان صحت و وسقم یافته‌ها مشخص گردد. مشارکت‌کنندگان پس از مرور یافته‌های پژوهش با اکثر موارد پژوهش موافقت کرده و در برخی موارد تحلیل‌های اولیه مورد بازبینی قرار گرفته و اصلاح شد. بدین ترتیب، معیار اعتباربخشی و تأیید داده‌ها حاصل شد.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد اکثر کودکان کار مورد مطالعه دارای پیشینه مهاجرت بودند. کودکان کار به شکلی پراکنده در سطح شهر حضور دارند و در فضاهای متنوع شهری به فعالیت‌های مختلف مشغول‌اند. از مرکز و نواحی بالای شهر تا چهارراه‌های شلوغ و محلات فرودست، آنان به بخشی از سیمای اجتماعی شهر بدل شده‌اند. تصاویر زیر، بخشی از این پراکندگی و تفاوت‌های زیستی را به نمایش می‌گذارد.

1 Uwe Flick

2 Selective Credibility

(ج) کودک کار در محلات پایین شهر



(ب) کودک کار نزدیک تقاطع پرتردد



(الف) کودک کار در مرکز شهر



شکل ۱. نمونه‌هایی از حضور کودکان کار در نقاط مختلف شهر

برای درک بهتر شرایط کودکان کار، ویژگی‌های دموگرافیک مشارکت‌کنندگان در جدول (۱) ارائه شده است. این نمونه شامل ۱۵ کودک کار است که ۱۴ نفر پسر و ۱ نفر دختر می‌باشند. دامنه سنی کودکان بین ۱۱ تا ۱۴ سال بوده است که از این تعداد ۶ نفر در گروه سنی ۱۴ سال قرار دارند. اکثر والدین این کودکان دارای درآمد ثابت نیستند و عمدتاً در کارهای یدی و کارگری مشغول فعالیت هستند. نوع فعالیت کودکان شامل جمع‌آوری ضایعات، دست‌فروشی، پاک کردن شیشه خودروها، نوازندگی همراه پدر یا برادر، گل‌فروشی است. ۱۳ نفر از ۱۵ کودک در مناطق حاشیه‌ای به همراه خانواده زندگی می‌کنند و هیچ‌کدام از این خانواده‌ها از کمک سازمان‌های حمایتی برخوردار نیستند.

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان

مشارکت کننده	جنس	سن	نوع فعالیت	محل سکونت	وضعیت مهاجر بودن
۱	پسر	۱۴	دست‌فروشی	حاشیه شهر	مهاجر خارج استان
۲	پسر	۱۴	جمع‌آوری ضایعات	حاشیه شهر	مهاجر داخل استان
۳	پسر	۱۲	دست‌فروشی	حاشیه شهر	بومی رشت
۴	پسر	۱۳	نوازندگی	حاشیه شهر	مهاجر خارج استان
۵	پسر	۱۳	جمع‌آوری ضایعات و زباله	حاشیه شهر	مهاجر داخل استان
۶	پسر	۱۴	جمع‌آوری ضایعات	حاشیه شهر	مهاجر خارج استان
۷	دختر	۱۲	گل‌فروشی	مرکز شهر	مهاجر داخل استان
۸	پسر	۱۴	دست‌فروشی	حاشیه شهر	مهاجر داخل استان
۹	پسر	۱۴	پاک کردن شیشه ماشین	حاشیه شهر	بومی رشت
۱۰	پسر	۱۳	پاک کردن شیشه ماشین	حاشیه شهر	مهاجر داخل استان
۱۱	پسر	۱۲	نوازندگی	حاشیه شهر	مهاجر خارج استان
۱۲	پسر	۱۳	گل‌فروشی	حاشیه شهر	بومی رشت
۱۳	پسر	۱۱	جمع‌آوری ضایعات	مرکز شهر	بومی رشت
۱۴	پسر	۱۲	دست‌فروشی	حاشیه شهر	مهاجر داخل استان
۱۵	پسر	۱۴	جمع‌آوری ضایعات	حاشیه شهر	مهاجر خارج استان

در نخستین مرحله تحلیل، با اجرای کدگذاری باز، داده‌های مصاحبه به واحدهای معنایی کوچک‌تر تفکیک و با برچسب‌های مفهومی اولیه نشانه‌گذاری شدند که در مجموع ۹۳ کد استخراج گردید. در مرحله بعد، این کدهای پراکنده و متعدد با بازخوانی‌های مکرر و مقایسه مستمر، از نظر مفهومی و معنایی تحلیل شدند تا مشابهت‌ها و تفاوت‌های میان آن‌ها شناسایی شود. سپس در مرحله کدگذاری محوری، کدهای مرتبط و هم‌معنی در گروه‌های مفهومی منسجم‌تر دسته‌بندی شدند. کدهای مذکور در کدگذاری محوری به ۵ مقوله عمده تقلیل یافت. در نهایت، در مرحله کدگذاری گزینشی، این مقولات محوری در قالب یک مقوله هسته‌ای سازمان‌دهی شده و محور اصلی پژوهش مشخص گردید. مقولات اصلی شامل: «دوگانگی احساسی»، «هویت دوگانه: کشمکش میان کودکی و بزرگسالی»، «رهاشدگی مضاعف»، «رکود زیست‌جهان» و «فروودستی پایدار» هستند که به‌طور متقابل با یکدیگر در تعامل‌اند و تصویر جامعی از وضعیت آستانه‌ای و شکنندگی زیستی کودکان کار ارائه می‌دهند. خلاصه‌ای از مقولات اصلی و تم‌های فرعی در جدول ۲ آمده است.

جدول ۲. ساختار مقولات بر اساس کدگذاری داده‌ها

مقوله هسته	مقوله‌های اصلی	مقوله‌های فرعی
کودکی مصادره شده	دوگانگی احساسی	- احساس رضایت و غرور از کسب درآمد - رنج از ترحم و نگاه حقیرانه - دلزدگی و خستگی روانی
	هویت دوگانه؛ کشمکش میان کودکی و بزرگسالی	- هویت شکننده کودکی - مسئولیت‌های اجتماعی زودرس - تعارض نقش‌های خانوادگی و خیابانی - نوسان تصویر «خود» میان کودک و بزرگسال
	رهاشدگی مضاعف	- فقدان حمایت خانوادگی - طرد اجتماعی و انزوا - فشار اقتصادی و تهدید به حذف از خانواده - عدم دسترسی به خدمات حمایتی و آموزشی - تصویر منفی اجتماعی و برچسب‌زنی
	رکود زیست‌جهان	- تکرار و یکنواختی روزمره - محرومیت از تفریحات و بازی‌های کودکانه - درونی‌سازی شرایط ربات‌گونه زندگی
	فروودستی پایدار	- تداوم چرخه فقر نسلی - محرومیت از حقوق اولیه - محدودیت در دسترسی به فرصت‌های رشد - آسیب‌پذیری تشدید یافته

۱- دوگانگی احساسی

بر مبنای مصاحبه‌ها، یکی از تجربه‌های غالب در میان کودکان کار، مواجهه با دوگانه‌ای احساسی بود که از یک‌سو احساس مثبت نسبت به کار و استقلال ناشی از آن و از سوی دیگر احساس منفی ناشی از ترحم دیگران را شامل می‌شد. کودکان شرکت‌کننده در این پژوهش، کار خود را به‌مثابه یک شغل واقعی می‌دیدند و با افتخار از آن سخن می‌گفتند. آنان از اینکه می‌توانند نقش موثری در معیشت خانواده ایفا کنند، احساس ارزشمندی و مفید بودن داشتند. با این حال، این تجربه مثبت اغلب با تجربه‌ای آزاردهنده از سوی جامعه، یعنی مواجهه با نگاه‌های ترحم‌آمیز و دلسوزانه، تضعیف یا خنثی می‌شد.

این وضعیت احساسی متناقض، کودکان را در موقعیتی ناپایدار و دوگانه قرار داده است. از یک‌سو احساس می‌کردند که کار کردن به آنان شأن، استقلال و عزت‌نفس می‌دهد، و از سوی دیگر، برخورد ترحم‌آمیز دیگران را نوعی تخفیف در شأن و کرامت خود تلقی می‌کردند؛ چیزی که به‌زعم بسیاری از مشارکت‌کنندگان موجب خجالت، احساس تحقیر و خودکم‌بینی می‌شد. مضامین فرعی مرتبط با این مقوله عبارتند از:

۱-۱. احساس رضایت و غرور از کسب درآمد

علیرغم شرایط دشوار کاری، تجربه کسب درآمد، به کودکان کار احساس عاملیت و ارزشمندی می‌بخشد. بسیاری از کودکان کار، اشتغال خود را نه‌تنها امری ضروری، بلکه تجربه‌ای افتخارآمیز تلقی می‌کنند. آنان با تأکید بر نقش اقتصادی‌شان در خانواده، خود را به‌عنوان فردی مؤثر در بقای خانواده می‌دانند. این احساس مسئولیت زود هنگام، به آنان نوعی هویت بزرگسالانه می‌بخشد و باعث می‌شود کار را نه به‌مثابه استثمار، بلکه به‌عنوان فرصتی برای اثبات توانمندی و استقلال تجربه کنند.

۱-۲. رنج از ترحم و نگاه حقیرانه

کودکان کار در مواجهه با رفتارهای ترحم‌آمیز و نگاهی که آنان را نه به عنوان کنش‌گرانی فعال بلکه به‌مثابه سوژه‌هایی ناتوان، نیازمند و فاقد شأن انسانی در نظر می‌گیرد، احساس خجالت، شرمندگی و تحقیر را تجربه می‌کنند. این نگاه، عزت‌نفس آن‌ها را خدشه‌دار کرده و مانع از شکل‌گیری یک هویت اجتماعی مثبت می‌شود. بسیاری از مشارکت‌کنندگان تأکید داشتند که برخورد دلسوزانه صرف، نه تنها باری از دوش آنان برنمی‌دارد، بلکه حس بی‌ارزشی و طرد اجتماعی را در آنان تشدید می‌کند.

۱-۳. دلزدگی و خستگی روانی

تجربه هم‌زمان فشارهای فیزیکی ناشی از کار و برخوردهای تحقیر یا ترحم‌آمیز از سوی جامعه، در بسیاری از کودکان کار به نوعی دلزدگی و فرسودگی روانی منجر می‌شود. این وضعیت، نه تنها انگیزه و اشتیاق آن‌ها را برای ادامه کار کاهش می‌دهد، بلکه احساس بی‌معنایی، ناامیدی و بی‌انگیزگی را نیز در آن‌ها تقویت می‌کند. کودکان در چنین شرایطی، به‌رغم ایفای نقش اقتصادی در خانواده، با نوعی فرسایش روانی مواجه می‌شوند که آن‌ها را در چرخه‌ای از خستگی، بی‌تفاوتی و رنج عاطفی گرفتار می‌کند.

«اوایل که تازه رفته بودم شروع به کار کنم خجالت می‌کشیدم کسی منو ببینه، اصلا حس خوبی نداشتم ولی الان عادی شده و از پول درآوردن احساس خوبی دارم هم به خانواده‌ام کمک می‌کنم هم با سختی‌ها کنار اومدم و هم اینکه الان کار بهم روحیه میده که برای آینده‌ام بیشتر تلاش کنم هرچند میدونم خلاصی از این وضعیت خیلی سخته. شاید بتونم با تلاش بیشتر به تغییراتی تو زندگی مون بدم، اما وقتی مردم بهم به چشم یتیم یا بی کس نگاه کنند خیلی حالم گرفته میشه، حس بدیه. بعضیا خیلی بی‌تفاوتن، بعضیا

هم خیلی مهربون و از این مهربونیشون خوشم نمیداد. دوست دارم نه ترحم کنن نه دلسوزی. از ترحم شون خجالت می‌کشم. رفتار شون عادی باشه می‌خوان چیزی بخرن می‌خوان نخرن. ماهم مٹ بقیه داریم کار می‌کنیم فرقی با بقیه نداریم.» (مشارکت‌کننده ۳، ۱۲ ساله). یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان نیز چنین بیان می‌کند:

«خوشحالم که می‌تونم خرج خودمو خونودمو دربیارم. وقتی با کار کردن من، مادرم آرامش داره و با این کار می‌تونم اونو خوشحال کنم دیگه مهم نیست من راحت نباشم راحتی اون راحتی منه. بعضی وقت‌ها یه سری آدمای خوب، زیادی ما رو لوس می‌کنن، و وقتی به من دلداری میدن گریه‌ام می‌گیره، دلشون به حال ما می‌سوزه می‌بینن همسن بچه شون هستیم داریم کار می‌کنیم ناراحت میشن این اعصابمو بهم میریزه. بعضیا هم میان با ما سلفی می‌گیرن خیلی خجالت می‌کشیم.» (مشارکت‌کننده ۹، ۱۴ ساله).

با وجود اینکه کار کودکان کار اغلب انتخابی اجباری ناشی از تنگنای اقتصادی است، آنان به تدریج با کسب درآمد و استقلال مالی نسبت به فعالیت‌های خود احساس رضایت پیدا می‌کنند. این رضایت اولیه اما در مواجهه با ترحم و نگاه تحقیرآمیز دیگران دچار پیچیدگی می‌شود؛ ترکیبی از احساسات مثبت و منفی که علاوه بر آثار روانی، ممکن است به دلزدگی و فرسودگی کودکان منجر شده و آنان را در شرایطی از ناامیدی و استیصال قرار دهد.

۲- هویت دوگانه؛ کشمکش میان کودکی و بزرگسالی

مواجهه زود هنگام و ناگزیر با دنیای بزرگسالی، به شکل‌گیری ویژگی‌های هویتی متمایز در این کودکان منجر شده است. هویت دوگانه در این کودکان به صورت کشمکشی میان آرزوهای دوران کودکی و واقعیت‌های تلخ بزرگسالی بروز می‌یابد. این امر منجر به کمرنگ شدن تمایز میان جهان کودکی و جهان بزرگسالی شده است؛ تمایزی که در کشاکش کاستی‌های پیرامونی و تلاش برای جبران آن‌ها از میان رفته است. این گروه از کودکان، در بستر محرومیت از تجربیات اصیل کودکی و پذیرش اجباری مسئولیت‌هایی نامتناسب با مرحله رشدی خود، در جدالی درونی برای حفظ بخشی از هویت کودکانه خود در مقابل فشارهای دنیای بزرگسالان به سر می‌برند. آنها دارای هویت‌های سیال و پویایی هستند که با دیگر کودکان متفاوتند، این امر می‌تواند نشانگر رشد شناختی و رفتاری ناقص یا ضعیف است. کار کودکان شرایطی است که کودکی را از کودکان می‌رباید. آنها در عین آنکه کودک هستند، بزرگسال نیز هستند. مثلاً مهارت‌های کلامی آنها نیز شبیه کودکان نیست. آنها از پیوندهای ثابت یا پایدار هویت کودکی بی‌بهره اند. حتی حس کودکی و بزرگسالی نیز در آنان شکننده و سست است. در خیابان هم کودک به حساب می‌آیند هم بزرگسال. در خانواده نیز چنین است به لحاظ سن بیولوژیکی کودک هستند اما به لحاظ اجتماعی نقش و مسئولیت‌های والدین خویش را عهده‌دار هستند. آنها با سن پایین خود در قبال خانواده احساس مسئولیت کرده و خود را با شرایط خانوادگی سازگار کرده‌اند. مشاهده رفتارهای اجتماعی گوناگون و همچنین ایفای نقش سرپرست یا نان‌آور، احساس کودک بودن را از آنها گرفته و نوعی هویت دوگانه «کودک- بزرگسال» را تجربه می‌کنند. در واقع تصویر از خود کودکان کار بین کودک و بزرگسال در نوسان است و به تبع آن، تصویر از هویت‌شان را ناقص و غیرعادی تلقی می‌کنند.

جهت فهم دقیق‌تر ابعاد هویت دوگانه کودکان کار، در ادامه مقولات فرعی مرتبط با این موضوع تشریح می‌شوند. این مقولات فرعی به بررسی جنبه‌های مختلف کشمکش میان کودکی و بزرگسالی در تجربه زیسته کودکان کار می‌پردازند و به فهم بهتر پیچیدگی‌های هویت این گروه کمک می‌کنند.

۱-۲. هویت شکننده کودکی

به واسطه قرارگیری در معرض موقعیت‌های نامطمئن و پذیرش مسئولیت‌های پیش از موعد، این کودکان از برقراری پیوندهای هویتی پایدار و متناسب با دوران کودکی محروم می‌گردند. این محرومیت، شالوده هویت کودکی آن‌ها را متزلزل و شکننده ساخته و مانع از تجربه رشدی سالم، سرشار از امنیت و فرصت‌های بازی می‌گردد. در نتیجه، این بی‌ثباتی هویتی، فرایندهای رشد روانی و اجتماعی کودکان کار را به‌طور قابل توجهی تحت تأثیر قرار داده و به شکل‌گیری هویتی آسیب‌پذیر و گاه گسسته منجر می‌شود.

۲-۲. مسئولیت‌های اجتماعی زودرس

فراگیری تجربه «مسئولیت‌های زودرس» یکی از جنبه‌های کلیدی زیست کودکان کار در خیابان است، که غالباً با پذیرش ناگزیر نقش‌های بزرگسالانه مانند سرپرستی خانواده و نان‌آوری در سنین پایین همراه است. این پذیرش زودرس مسئولیت‌ها، فرآیند بلوغ اجتماعی را تسریع کرده و آنها را از وضعیت کودکانه دور می‌سازد. این امر ضمن ایجاد فشارهای روانی و اجتماعی، باعث می‌شود کودکان نتوانند مراحل طبیعی رشد و بازی کودکی را طی کنند و نقش‌های اجتماعی و فردی‌شان دچار اختلال و پیچیدگی گردد.

۳-۲. تعارض نقش‌های خانوادگی و خیابانی

کودکان کار در دو فضای متفاوت یعنی خانواده و خیابان به ایفای نقش‌های متضاد می‌پردازند؛ در خانواده همچنان کودک به حساب می‌آیند اما در خیابان مجبور به اتخاذ رفتارهای بزرگسالانه هستند. این تعارض و تقابل نقش‌ها منجر به کشمکش‌های هویتی درونی و تزلزل تصویر «خود» آنها می‌شود، که به احساس سردرگمی و ناپایداری هویتی دامن می‌زند.

۴-۲. نوسان تصویر «خود» میان کودک و بزرگسال

علاوه بر تعارض نقش‌ها، این کودکان تصویری دوگانه از «خود» دارند که میان وضعیت کودکی و بزرگسالی در نوسان است. این نوسان هویتی باعث می‌شود آنها احساس کنند هویت‌شان ناقص، نامتعادل و در حال گذار است. چنین وضعیتی تأثیرات عمیقی بر سلامت روانی، اجتماعی و تحصیلی آنان دارد و می‌تواند منجر به اختلال در ساختارهای هویتی و رابطه با جامعه و خانواده گردد.

«پدرم ابتدا توی شرکت کارتن‌سازی کار می‌کرد، شرکت تعطیل شد و پدرم بیکار. الان اون هم ضایعات جمع می‌کنه... وقتی می‌بینم زیاد زحمت می‌کشه ولی نمی‌تونه برسونه بهش کمک می‌کنم. ما که هرگز مثل بقیه بچه‌ها زندگی نکردیم، ما فقط در ظاهر پدر و مادر داریم چون این ماییم که بهشون کمک میکنیم و سعی می‌کنیم کمک حال اونها هم باشیم. پولی هم که بدست میاریم تو خونه خرج می‌کنیم» (مشارکت‌کننده ۱۵، ۱۴ ساله).

«خنده داره الان مثل بقیه بچه‌ها پدر و مادرم دستمو بگیرن با خودشون اینور اونور ببرن. وقتی همسالای خودمو می‌بینم با خودم میگم من اصلاً شبیه اونها نیستم. ما دنیاها متفاوتی داریم چرا که ما مثل بزرگترها برای خودمون و خونوادمون زحمت می‌کشیم و کسی رئیس ما نیست، کسی مواظب ما نیست کسی دست ما رو نمی‌گیره تو خیابون مواظب ما باشه نزاره کسی اذیتمون کنه ما مثل بقیه تنها میایم و میریم و کار می‌کنیم» (مشارکت‌کننده ۸، ۱۴ ساله)

«من دیگه الان داره چهارده سالم میشه سخت هست ولی دیگه مثل روزای اول سختم نیست که دارم کار می‌کنم. تو این مدتی که کار کردم به قدری بزرگ شدم که دیگه به کسی نیاز نداشته باشم. درسته همیشه آدم وقتی می‌بینه یکی تو ناز و نعمته یا حداقل پدر و مادرش هواسو داره یه حسرتی میاد سراغ آدم. میگم چرا من باید اینطوری باشم چرا بین این همه آدم من بدبخت باشم. ولی

خودم به خودم روحیه میدم میگم تو دیگه بزرگ شدی، قوی شدی بچه نیستی که. دیگه چه میشه کرد ما هم باید اینطوری می‌شدیم دیگه با آه و ناله کردن که چیزی درست نمیشه باید کار کرد حتی برای زنده موندن» (مشارکت‌کننده ۱۲، ۱۳ ساله).

شکندگی احساس دوگانه کودک-بزرگسال مانع از پیوند کامل کودکان کار با هر یک از این نقش‌ها شده است. شرایط اجتماعی نامساعد، مسئولیت‌های سنگینی را به آنان تحمیل کرده است، به‌گونه‌ای که در زمانی که باید به‌طور طبیعی به بازی و زندگی کودکان بپردازند، مجبور به کار و تأمین نیازهای خانواده می‌شوند. این کودکان همواره احساس می‌کنند که غیبت‌شان می‌تواند منجر به فروپاشی زندگی خانوادگی شود و هنگامی که می‌بینند والدینشان در تأمین معاش ناتوان یا بیکار هستند، ناگزیرند جای خالی آنها را پر کنند. این فرآیند مسئولیت‌پذیری زودرس، منجر به از دست دادن دوران کودکی و رشد زودرس آنان می‌شود.

۳- رهاشدگی مضاعف

تجربه کودکان کار نشان‌دهنده نوعی «رهاشدگی مضاعف» است؛ وضعیتی که به معنای مواجهه همزمان با کمبودها و خلأهای حمایتی در دو سطح خانوادگی و اجتماعی است. کودکان کار، با توجه به پس‌زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی خود، تجربه رهاشدگی را ابتدا در مقایسه با همسالان‌شان درک می‌کنند و رفتار و واکنش دیگران نسبت به خود را ارزیابی می‌نمایند. این ارزیابی‌ها منجر به این نتیجه می‌شود که آنان برای خانواده و جامعه ارزش و اهمیت کافی ندارند. در حالی که سایر کودکان مورد محبت، توجه و مرکز زندگی والدین‌شان هستند، کودکان کار معمولاً یا والدین خود را از دست داده‌اند یا از محبت و حمایت خانواده محروم‌اند و به دست فراموشی سپرده شده‌اند. در خانواده صرفاً به عنوان نان‌آور دیده می‌شوند و در جامعه نیز به عنوان افرادی مزاحم، غیرعادی یا حتی مجرم شناخته می‌شوند و نه به عنوان انسان‌هایی دارای حقوق و کرامت انسانی. این وضعیت موجب می‌شود که همواره در معرض تهدید حذف و طرد از سوی خانواده باشند، چرا که در صورت عدم کسب درآمد، امکان کنار گذاشته شدن از خانه نیز وجود دارد. این رهاشدگی دوگانه پیامدهای گسترده‌ای بر سلامت روانی، رشد هویتی و فرصت‌های زندگی کودکان دارد و به استمرار چرخه فقر و محرومیت در نسل‌های بعدی دامن می‌زند. به این ترتیب، وضعیت آسیب‌پذیر و پیچیده نتیجه بلافاصل این نوع رهاشدگی است که کودکان کار را به گروهی فراموش شده و نادیده در جامعه تبدیل کرده است. در ادامه به مضامین فرعی این مقوله پرداخته می‌شود:

۱-۳. فقدان حمایت خانوادگی

کودکان کار اغلب از فقدان حمایت پایدار و جامع خانواده رنج می‌برند که شامل حمایت عاطفی، روانی و مادی می‌شود. خانواده‌هایی که خود دچار بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و روانی هستند، نمی‌توانند نقش مراقبتی و حمایتی مؤثر را ایفا کنند. این کمبود حمایت، کودکان را در برابر مخاطرات متعددی از جمله آسیب‌های روانی، اجتماعی و حتی جسمی آسیب‌پذیرتر می‌سازد و زمینه‌ساز احساس تنهایی، بی‌کسی و بی‌پناهی در این کودکان می‌شود.

۲-۳. طرد اجتماعی و انزوا

عدم پذیرش اجتماعی کودکان کار، آنها را به‌عنوان گروهی خارج از جریان طبیعی جامعه و زندگی شهری منزوی می‌کند. این طرد اجتماعی، نه تنها دسترسی آنها را به شبکه‌های حمایت اجتماعی و منابع اجتماعی محدود می‌کند، بلکه باعث کاهش فرصت‌های مشارکت در فعالیت‌های فرهنگی، آموزشی و تفریحی می‌گردد. در نتیجه کودکان کار به‌صورت اجتماعی حاشیه‌نشین شده و از برخورداری از حقوق شهروندی محروم می‌شوند.

۳-۳. فشار اقتصادی و تهدید به حذف خانواده

وابستگی اقتصادی خانواده‌ها به درآمد کودکان، به یک معضل ساختاری تبدیل شده است. این وابستگی، کودکان را در موقعیتی قرار می‌دهد که ترک کار یا کاهش فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند منجر به تهدید به طرد شدن از سوی خانواده شود. در واقع، کودکان برای حفظ جایگاه خود در خانواده، مجبور به تحمل شرایط دشوار کاری می‌شوند، چرا که غیاب درآمد آنها ممکن است منجر به بی‌خانمانی یا کنار گذاشتن آنان شود؛ امری که عملاً رهاشدگی مضاعف را تشدید می‌کنند.

۳-۴. عدم دسترسی به خدمات حمایتی و آموزشی

یکی از مهم‌ترین ابعاد رهاشدگی کودکان کار، محرومیت آنان از خدمات اساسی آموزشی، بهداشتی و حمایتی است. این محرومیت ناشی از محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی و همچنین خلأهای قانونی و نهادی است که مانع از دسترسی کودکان به آموزش منظم و خدمات روانی-اجتماعی می‌شود. فقدان این خدمات، علاوه بر کاهش کیفیت زندگی کودکان، موجب تداوم چرخه فقر و محرومیت در نسل‌های بعدی می‌گردد.

۳-۵. تصویر منفی اجتماعی و برچسب‌زنی

کلیشه‌ها و تصورات نادرست در رابطه با کودکان کار در خیابان که در معرض دید عموم قرار دارند نمود ویژه‌ای دارد. آنها در تعاملات اجتماعی خود با برچسب‌ها و نگرش‌های منفی گسترده‌ای مواجه‌اند که آنها را به‌عنوان «مزاحم»، «بی‌ارزش» و یا حتی «بزهکار» معرفی می‌کند. این نگرش‌ها به شدت بر شکل‌گیری هویت و عزت نفس کودکان تأثیر می‌گذارد و می‌تواند موجب احساس انزوا، حقارت و عدم تعلق به جامعه شود. برچسب‌زنی اجتماعی، علاوه بر تأثیرات روانی و کاهش فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی، احساس روند رهاشدگی را تشدید می‌کند.

«معمولاً به چشم عقب مانده ذهنی یا معلول یا مجرم به ما نگاه می‌کنن این دقیقاً از رفتارشن مشخصه. مثلاً وقتی از سر کوچه کسی می‌خایم رد بشیم ما رو می‌پان که یه وقت دست از پا خطا نکنیم چیزی نذریم. کار ما بین مردم هیچ ارزشی نداره به همین دلیل خودمونم ارزشی نداریم. وجود امثال ما برای کی اهمیتی داره؟ بود و نبود ما برای کسی فرقی نمی‌کنه. خانواده هم فقط برای اینکه ببینن در روز چقد کاسب شدیم سراغمونو می‌گیرن.» (مشارکت‌کننده ۱۲، ۱۳ ساله)

«نه افراد جامعه ما رو می‌بینن و نه خانواده‌هامون به ما اهمیت میدن. باید همش التماس کنیم کسی بزاره ماشین شو تمیز کنیم کارمون برای کسی اهمیت داره و نه خودمون. ببینید الان کی به فکره. اگه من اینجا بیفتم بمیرم شهرداری باید منو جمع کنه.» (مشارکت‌کننده ۱۰، ۱۳ ساله).

«دولت هم که کسی خیری ارزش ندیده. توی کمیته امداد هم پدرمو ثبت نام نکردن اونجا هم باید پارتی داشت، دولت بجای اینکه ما رو بفرسته بهزیستی ما رو بیمه بکنه خودمون کار می‌کنیم تا در آینده به دردمون بخوره. یا در موقع مریضی بتونیم با خیال راحت بریم دکتر» (مشارکت‌کننده ۶، ۱۴ ساله).

کودکان کار بر این ادعان داشتند که گرایش به کار جهت برداشتن باری از دوش خانواده بوده است اما برعکس با اینکه آنها به فکر خانواده‌شان بوده‌اند، خانواده در فکر آنها نبوده است. شاید بتوان گفت مقایسه خود با سایر کودکان و همچنین چشمداشت آنها از والدین جهت ایفای نقش والدگری منجر به این شده است که آنها به این نتیجه برسند که خانواده‌شان آنها را فراموش کرده‌اند. از طرف دیگر فقدان حمایت اجتماعی نیز احساس رهاشدگی آنان را دوچندان می‌کند. آنها نه تنها مانند سایر افراد عادی احترام و جایگاه

اجتماعی مناسبی در جامعه ندارند بلکه با ترحم و حقارت مواجه‌اند. نسبت بین کودک، خانواده و ساختارهای گسترده‌تر اینجا به چشم می‌آید که هر کدام جهت حمایت و تربیت می‌تواند تسهیل‌گر این شرایط باشد.

رنج رهاشدگی در تجربه ذهنی آنها به ازهم‌گسیختگی پیوند درون‌گروهی و برون‌گروهی دلالت دارد. فقر و رهاشدگی در زیست بی‌روح آنها عدم تعلق خاطر و پیوندهای اجتماعی در خانواده و جامعه را سبب شده است و آنها را به شهروند درجه چندم تنزل داده است.

۴- رکود زیست‌جهان

یکی از تجربه‌های مشترک و برجسته اکثر مشارکت‌کنندگان این بود که زندگی آن‌ها در مقایسه با کودکان هم‌سن و سال تفاوت بنیادینی دارد؛ زیرا این زندگی نه بر اساس انتخاب، بلکه به اجبار و در قالب نظمی الگودار جریان دارد. این وضعیت، رکود زیست‌جهان را شکل می‌دهد؛ مفهومی که به ماهیت یکنواخت، تکراری و کسالت‌بار واقعیت زندگی اشاره دارد و با مسئولیت‌های اجباری و مداوم زندگی روزمره همراه است. روندی تکراری و بدون برنامه از منزل به سر کار و از سر کار به منزل، چیزی شبیه جامعه انضباطی^۱ فوکو^۲. برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های تفریحی نظیر بازی، پارک، مهمانی، سینما و مسافرت، در زندگی این کودکان غایب است، امری که آن‌ها را از سایر کودکان متمایز می‌سازد. آنها پس از بیدار شدن سر کار حاضر شده، و در پایان روز به خانه برمی‌گردند و این چرخه مدام تکرار می‌شود. بنابراین، کار کودکان فعالیت‌های کودکی بخصوص تفریح و بازی کودکان را به شدت کاهش می‌دهد و آنها برای رهایی خود از فضای کار زمانی برای فراغت نمی‌یابند و این حالت از زیست ربات‌گونه ناشی از کار را درونی می‌کنند. مقولات فرعی مرتبط با مقوله اصلی «رکود زیست‌جهان» به تفصیل عبارت‌اند از:

۴-۱. تکرار و یکنواختی روزمره

کودکان کار در چرخه‌ای بسته از فعالیت‌های روزمره قرار دارند که با تکرار مداوم و الگوی ثابت از منزل به محل کار و بازگشت به خانه تعریف می‌شود. این روند تکراری، فرصت مواجهه با تجارب متنوع و رشد چندجانبه کودکی را محدود می‌سازد و زندگی آنها را در قالب یک الگوی خشک و یکنواخت فرو می‌برد. فقدان تغییر و نوآوری در روزمرگی‌هایشان، علاوه بر ایجاد احساس خستگی و بی‌معنایی، موجب کاهش انگیزه و شور زندگی می‌شود و در نهایت کیفیت کلی زیست آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۴-۲. محرومیت از تفریحات و بازی‌های کودکانه

یکی از پیامدهای مهم رکود زیست‌جهان کودکان کار، محرومیت آنان از فرصت‌های طبیعی و ضروری کودکی مانند بازی، تفریح و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی است. فشارهای مستمر کاری و مسئولیت‌های سنگین، زمان و انرژی لازم برای تجربه این فعالیت‌ها را از کودکان می‌گیرد و آنها را از فرآیند رشد جسمی، ذهنی و اجتماعی طبیعی باز می‌دارد. فقدان این تجربیات کودکانه نه تنها به انزوای اجتماعی کودکان دامن می‌زند بلکه موجب اختلال در توسعه مهارت‌های بین‌فردی و خودشناسی آنان نیز می‌شود.

۳-۴. درونی‌سازی شرایط ربات‌گونه زندگی

یکی از واقعیت‌های انکارناپذیر در تجربه این کودکان، «درونی‌سازی شرایط ربات‌گونه زندگی» است؛ به‌گونه‌ای که تکرار فرساینده و مداوم فعالیت‌های روزمره، به تدریج به الگوی رفتاری آن‌ها بدل شده و کنش‌های انسانی‌شان را به کنش‌هایی خودکار و مکانیکی تقلیل می‌دهد. این فرایند درونی‌سازی ناشی از فشارهای مداوم کاری و نبود فرصت فراغت است که باعث می‌شود کودکان خود را صرفاً به عنوان ابزارهای تولید درآمد ببینند. چنین وضعیت زیستی، با محدود ساختن خلاقیت، احساسات و فعالیت‌های پویا، سلامت روانی و عاطفی آنان را به مخاطره می‌اندازد و منجر به احساس بی‌هویتی و ناامیدی مزمن می‌شود.

«وقتی خونه می‌ریم وضعیت بدتر از اینجاست تازه اینجا باز یه کم آزادتر و راحت‌تریم. ما در بین وسیله‌هامون می‌نشینیم و همونجا هم می‌خوابیم. در فضای کوچک خونه پهلویه‌پهلوی هم شب را صب می‌کنیم، روز از نو روزی از نو...، ما که اومده بودیم شهر تا کمی وضع زندگی مونو بهتر کنیم چیزی که قسمت‌مون شد یه زندگی بدتر از قبل بود. نه مثل مردم می‌پوشیم، نه می‌خوریم و نه می‌گردیم. با همین لباس می‌ریم با همین لباس هم برمی‌گردیم سر کار» (مشارکت‌کننده ۵، ۱۳ ساله).

«دو ساله دارم کار می‌کنم وضعیت همینه بقول مادرم ما اگه بتونیم سرمونو با شکم سیر رو بالش بزاریم خیلی باید خدا رو شکر کنیم. تفریح و گردش به ما نیومده. ما هر روز مستقیم از خونه میایم سر کار، از سر کار هم برمی‌گردیم خونه، خسته و کوفته خوابمون میبره تا روز دیگه شروع بشه» (مشارکت‌کننده ۲، ۱۴ ساله)

این نوع زیست نظام‌دار ناخواسته کرامت انسانی آنها خدشه‌دار کرده و آنها را با سرشت انسانی خود غریبه می‌کند. بیگانگی آنها حتی شدیدتر از بیگانگی از کار مارکس نمود می‌یابد، چون در این نوع بیگانگی، کودکان کار، کالا یا خدمت خود را با درخواست و التماس به فروش می‌رسانند. همچنین این نوع زیست اجازه هیچ‌گونه برنامه‌ای را نمی‌دهد. آنها نمی‌توانند در محافل حضور داشته باشند، زمانی برای اوقات فراغت ندارند و به دلیل نوع شغل‌شان سطح تعاملات اجتماعی‌شان را کاهش می‌دهند. این جدایی‌گزینی و انزوا باعث شده است روابط‌شان کمتر شده و محدود به هم‌گروهی‌های خودشان باشد. گاهی اوقات هم راهبرد کاهش تعامل را راهی برای فرار از تحقیر و تمسخر عنوان می‌کردند. آنان به دلیل شرایط نامساعد زندگی و وسایل منزل فقیرانه ترجیح می‌دهند کمتر در چشم دیگران ظاهر شوند. یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید:

«خونواده که بخاطر نداری کلاً سعی می‌کنن جایی نه برن نه کسی بیاد. دیگه همه میدونن شرایط ما رو رفت و آمدی نداریم. من هم که صبح تا شب تو خیابون هستم خونه هم رفتم گاهی وقتا سر سفره خوابم میبره، خونه برای ما شده جای خواب نه محل زندگی» (مشارکت‌کننده ۱، ۱۴ ساله).

«ما چه لذتی از زندگی می‌بریم، صب تا شب تو کثافت دست و پا می‌زنیم. مثل گداها زندگی می‌کنیم. اکثراً هم به چشم گدا می‌بینن مارو. ما فقط می‌خایم بگذرونیم. به چیزی دیگه بخوایم هم نمی‌تونیم فکر کنیم. شاید بعضیا فکر کنن ما پول داریم ولی از روی عادت اینطوری زندگی می‌کنیم؛ وقتی درآمد چند روز ما یه کیلو گوشت نمیشه چطور میشه مسافرت رفت و تفریح داشت؟ همینه که همه چیزمون، تفریح، رفت و آمد خانوادگی و مهمانی و ... در کار خلاصه شده» (مشارکت‌کننده ۱۴، ۱۲ ساله).

۵- فرودستی پایدار

فرودستی پایدار اشاره به چرخه باطل محرومیت و کمبود سرمایه کودکان کار و خانواده‌های آنها دارد. تجربه کودکان کار از تعاملات روزمره در فضای شهری، به‌ویژه در موقعیت‌هایی که برای کسب درآمد ناچیز با سرزنش، تحقیر یا بی‌اعتنایی مواجه می‌شوند، اغلب با احساسات ناخوشایند و آسیب‌زا همراه است؛ به‌ویژه در شرایطی که ناچارند برای فروش کالا یا خدمت به بزرگسالانی التماس کنند که

هم‌زمان کودکی هم‌سن آن‌ها را در کنار خود دارند. این کودکان پس از ورود به این حوزه نه‌تنها مشکلاتشان مرتفع نشده بلکه در شرایط اجتماعی و اقتصادی نابسامان در دور باطل فرودستی گرفتار شده‌اند. کودکی که باید در جامعه عاملیت داشته باشد و در فرایند حیات اجتماعی مشارکت پویا و تأثیرگذار داشته باشد در تمنای معیشت روزانه دست و پا می‌زند و تلاش برای رسیدن به سطحی بالاتر را ناممکن می‌بیند؛ تلاشی ناامیدانه که چرخه محرومیت آنها را قطع نمی‌کند و به بازتولید فرودستی مستمر آنها می‌انجامد. در نتیجه آنها خودشان را حقیر و ناتوان می‌بینند. همین فرودستی به عنوان داغ ننگ نیز تجربه می‌شود. یافته‌ها بیانگر این است که اظهارات تحقیرآمیز، طعنه و نگاه‌های ترحم‌آمیز همگی می‌توانند از جانب افراد غریبه، آشنایان، فامیل و حتی خویشاوندان نزدیک درباره کودک کار به کار روند و شرایطی مبتنی بر داغ ننگ برای وی ایجاد کنند. در جامعه‌ای با خط فقر هجده میلیون تومان کودکان نمی‌توانند با درآمد ناچیز، خود را از شرایط ناعادلانه نجات دهند و نهایتاً این فرودست بودن را به عنوان سرنوشت گریزناپذیر خویش می‌پذیرند و با آن کنار می‌آیند. مضامین فرعی این مقوله اصلی در ادامه می‌آید:

۱-۵. تداوم چرخه فقر نسلی

فعالیت اقتصادی کودکان، نه تنها خود تجلی فقر ساختاری است، بلکه به طرز متناقضی، به عاملی تعیین‌کننده در بازتولید همان فقر بدل می‌شود. بدین معنا، اشتغال آنان به جای گسستن زنجیره محرومیت، به تقویت مکانیزم‌های استمرار آن یاری می‌رساند. در شرایطی که فرزندان خانواده‌های فرودست به جای تحصیل، ناگزیر به کار می‌شوند، امکان تحرک عمودی و ارتقاء منزلت اجتماعی آنان به حداقل می‌رسد. این پدیده موجب انتقال فقر، طرد اجتماعی و نابرابری از نسلی به نسل دیگر می‌شود. در نتیجه، فقر نه یک وضعیت گذرا، بلکه به امری نهادینه‌شده در زندگی این کودکان تبدیل می‌شود و در خانواده آنان نسل به نسل ادامه می‌یابد.

۲-۵. محرومیت از حقوق اولیه

به دلیل جایگاه اجتماعی فرودست و موانع ساختاری ریشه‌دار، این گروه اغلب از دسترسی به حقوق بنیادین لازم برای رشد و شکوفایی، از جمله آموزش باکیفیت، مراقبت‌های بهداشتی و حمایت‌های اجتماعی مؤثر، محروم می‌مانند. در این زمینه، کودک پیش از ورود به نهادهای اجتماعی، در همان کانون خانواده با نوعی محرومیت بنیادی مواجه می‌شود. این محرومیت نه‌تنها محصول شرایط فردی، بلکه ناشی از ساختارهای تبعیض‌آمیز و سیاست‌های ناکارآمد رفاهی است. در این میان، نهادهای رسمی اغلب در شناسایی و پاسخ‌گویی به نیازهای این کودکان ناتوان یا بی‌تفاوت‌اند. این هم‌پوشانی نظام‌مند میان محرومیت خانوادگی و ناکارآمدی نهادهای اجتماعی، فرایندی را شکل می‌دهد که به تثبیت و بازتولید فرودستی می‌انجامد.

۳-۵. محدودیت در دسترسی به فرصت‌های رشد

قرار گرفتن در موقعیت‌های فرودست، موجب می‌شود کودکان کار از دسترسی به امکانات رشدی همچون تحصیل، بازی، اوقات فراغت و فعالیت‌های خلاقانه محروم بمانند. این محدودیت‌ها نه‌تنها مسیر رشد شناختی، هیجانی و اجتماعی آنان را مختل می‌سازد، بلکه به سرکوب قابلیت‌ها و توانمندی‌های بالقوه‌شان می‌انجامد. در چنین شرایطی، الگوی نابرابری و انسداد فرصت‌های ارتقاء، بازتولید می‌شود و این کودکان در حاشیه اجتماع باقی می‌مانند. این وضعیت، فاصله و شکاف میان آنان و هم‌سالان‌شان را تعمیق و تثبیت می‌کند.

۴-۵. آسیب‌پذیری تشدید یافته

فرودرستی پایدار و فقدان دسترسی به حمایت‌های اجتماعی، کودکان کار در خیابان را با سطوح فزاینده‌ای از آسیب‌پذیری چندوجهی مواجه می‌سازد. وضعیت‌هایی که آنان را بیش از سایر همسالان خود، در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد. فقدان حمایت خانوادگی مؤثر، نبود پشتیبانی نهادی، و قرار گرفتن در محیط‌های پرخطر شهری، زمینه‌ساز بروز مسائلی چون سوءتغذیه، خشونت، بهره‌کشی جسمی و روانی، و ابتلا به آسیب‌های مزمن می‌شود. مشارکت‌کنندگان وضعیت خود و خانواد خود را این‌گونه بیان می‌کنند:

«بخاطر پدر و مادرم مجبورم صبح تا شب سرپا بمونم. بابام که معتاده مادرمم خونه‌دار، اگه من کار نکنم و پول درنیارم اونا هر روز دعوا دارن. هرچقد کار می‌کنم نمی‌رسه بعضی وقتا پول خوبی گیرم میاد ولی خرج سنگینه. با این وضعیتی که ما الان داریم فکر می‌کنم تا ابد باید به همین شیوه زندگی کنیم» (مشارکت‌کننده ۱۳، ۱۱ ساله)

«اوایل نوجوانی پذیرش این شرایط برام خیلی سخت بود و همش خودمو با بقیه مقایسه می‌کردم؛ قبلنا مثل طلبکارا بودم که با همه دعوا داشتم. انگار می‌خواستم حق خودم رو از همه بگیرم؛ اما الان نه، رفته‌رفته به این وضعیت عادت کردم... وقتی که قسمت این بوده که ما اینجا باشیم؛ یعنی تا آخر عمر ما محکوم به زندگی و بدبختی هستیم. پس فقط باید تحمل کنیم و به همین شیوه ادامه بدیم چون از اولشم اینطوری بوده وقتی پدرم نتونست کاری از پیش بیره من تو این شرایط چطوری می‌تونم به بالا بالاها برسم یا باید دزدی کنم یا کار خلاف که از دستم برنمیاد پس چاره ای نیست» (مشارکت‌کننده ۳، ۱۲ ساله).

در اغلب موارد، کودکان به عوامل فشار متعددی از جمله روابط ضعیف خانوادگی و شرایط اقتصادی نامناسب اشاره کردند. یکی از شرکت‌کنندگان در مصاحبه چنین بیان می‌کند: «چندین ساله بعد از مدرسه و تعطیلات تابستان مجبور بودم کار کنم. الان دیگه کامل اومدم تو این مسیر. مجبورم برای داشتن یک سقف بالای سرمون کار کنم. وقتی خانواده چیزی نداره این نداری رو به بچه‌هاش به ارث می‌ذاره. حتماً ما هم این بدبختی و فلاکت به همین شیوه می‌دیم بچه‌هامون اگه زنده موندیم» (مشارکت‌کننده ۷، ۱۲ ساله).

فرودرستی بین‌نسلی این سوژه‌ها، آنان را در یک موقعیت دائمی محرومیت و فرودرستی تثبیت کرده است. در نتیجه، برخلاف بسیاری از همسالان خود، دغدغه کسب منزلت اجتماعی برایشان اولویت ندارد؛ چرا که نگرانی اصلی آنان، حفظ حداقل معیشت لازم برای بقاست. این افراد، وضعیت موجود را پذیرفته‌اند، رهایی از دام فرودرستی را ناممکن می‌دانند و هیچ آمیدی به تحرک اجتماعی ندارند.

کودکی مصادره شده

در نهایت، پنج مقوله اصلی این تحقیق در کنار هم تصویری از «کودکی مصادره شده» را ترسیم می‌کند؛ تجربه‌ای عمیقاً تعلیقی، ناتمام و مصادره شده از کودکی در بستر اجتماعی-اقتصادی نابرابر و ناپایدار. مصادره شدن در اینجا نه به معنای سلب عامدانه توسط ساختارها، بلکه به مثابه تجربه درونی شده کودکان از سلب عاملیت در زندگی روزمره خود تفسیر می‌شود. وضعیتی که در آن مرز میان کودکی و بزرگسالی درهم می‌ریزد و هویت آنان در نوسانی میان معصومیت کودکی و مسئولیت بزرگسالی شکل می‌گیرد. این وضعیت، بازتاب مصادره‌ای است که نه فقط زمان و انرژی بلکه خود کودکی را از آنان می‌رباید.

کودکان کار به دلیل مواجهه با تجربه‌هایی همچون مواجهه زود هنگام با کار، محرومیت از آموزش و حذف شدن از فرصت‌های تفریحی، به صورت فرایندی درونی شده، به ازدست رفتن احساس کودکی و گسست از ویژگی‌های بنیادین این دوره منجر شده است.

در نتیجه، سوژگی آنان سیال، متزلزل و همراه با دوگانگی‌های احساسی است؛ از یک سو احساس استقلال و رضایت ناشی از مشارکت در معیشت خانواده و از سوی دیگر، رنج عمیق ناشی از ترحم و فقدان فرصت‌های طبیعی کودکی.

فضای اجتماعی آنان محدود و نابرابر است؛ به گونه‌ای که نه از حمایت خانواده بهره‌مندند و نه جایگاهی در نظام‌های حمایتی رسمی دارند. این وضعیت زیست‌جهانی ایستا، تکراری و فاقد فرصت‌های فراغتی ایجاد می‌کند که نه تنها شادی‌های کودکی بلکه امکان تجربه واقعی کودکی را نیز از آنان می‌گیرد.

در نهایت، سلطه نرم و نامحسوسی بر این کودکان اعمال می‌شود که از طریق تحمیل نقش‌های نامتناسب با سن واقعی آنان، چرخه‌ی بازتولید نابرابری و تثبیت فرودستی را برایشان رقم می‌زند؛ به گونه‌ای که کودکی دیگر زیسته نمی‌شود، بلکه مصادره می‌گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

مسئله پژوهش حاضر این بوده است که روایت کودکان کار خیابانی رشت از کار در خیابان چیست و این روایت چگونه شکل می‌گیرد؟ نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که روایت کودکان کار خیابانی رشت از کار در خیابان، بازتابی از کودکی مصادره شده در قالب یک تجربه زیستی پیچیده، چندلایه و همراه با کشمکش‌های عمیق هویتی و روانی است که در قالب پنج مقوله اصلی قابل فهم است:

یکی از برجسته‌ترین تجارب، «دوگانگی احساسی» است که نشان‌دهنده تجربه متعارض این کودکان از زیست‌جهان کودکی‌شان است. آنان از یک سو نسبت به اشتغال و مشارکت اقتصادی در خانواده احساس مثبت و نوعی رضایت از استقلال مالی دارند، و از سوی دیگر، نگاه ترحم‌آمیز جامعه و برچسب‌زنی‌ها را منبع رنج و تحقیر تلقی می‌کنند. این تعارض میان احساس ارزشمندی ناشی از نقش‌آفرینی اقتصادی و تجربه طرد و داغ ننگ اجتماعی، آن‌ها را در موقعیتی دوگانه و مبهم قرار می‌دهد. در چارچوب اقتصاد غیررسمی و فقدان حمایت‌های نهادی، این کودکان از خصوصیات خاص کودکی تهی گشته و دچار نوعی تشخیص‌زدایی شده‌اند؛ امری که در تجربه زیسته آنان به بروز احساساتی چون شرم، حقارت و طرد منجر می‌گردد.

برآیند این زیست متناقض و گسست‌های ناشی از آن، تکوین نوعی «هویت دوگانه» و سیال در آنان است؛ هویتی که در مرز میان کودکی و بزرگسالی در نوسان بوده و آنان را از سایر کودکان متمایز می‌سازد. هربرت بلومر^۱ بنیان‌گذار نظریه‌ی تعامل‌گرایی نمادین، معتقد است که هویت انسان نه بر اساس ویژگی‌های ذاتی یا ساختارهای بیرونی، بلکه از طریق تعاملات اجتماعی و معانی مشترکی که افراد به کنش‌های خود و دیگران نسبت می‌دهند شکل می‌گیرد (استونز، ۱۳۷۹: ۱۳۶). مطابق با نظریه بلومر، کودک کار در خیابان نه صرفاً قربانی فقر یا ساختار، بلکه کنش‌گری فعال در تولید معنای اجتماعی خود است. اما در عین حال، تضاد نقش‌ها و نبود ثبات در تعاملات، به سردرگمی، گسست هویتی و دوگانگی منجر می‌شود. این «هویت دوگانه»، بازتابی است از فشارهای محیطی، انتظارات متضاد و تلاش کودک برای معنا دادن به جایگاه خود در جهانی پرآشوب. این یافته با نتایج پژوهش میرحسینی و قربانی (۱۳۹۸) هم‌راستا است، که در آن به نقش فقر، مشکلات خانوادگی و شکل‌گیری تصویر منفی از خود در تجربه کودکان کار اشاره شده است.

«رهاشدگی مضاعف» که در این کودکان مشاهده می‌شود، ریشه‌هایی در فقدان حمایت نظام‌مند خانوادگی و شرایط نامساعد اقتصادی دارد. روایت‌های آنان حکایت از نبود پشتیبانی کافی از سوی والدین و نهادهای متولی دارد. کودکانی که باید در کانون گرم

خانواده باشند، در فضاهای شهری مجبورند برای فروش گل یا تمیز کردن شیشه خودرو، به رهگذران التماس کنند. آنها باور دارند که در مقایسه با دیگر کودکان، هم از سوی خانواده و هم جامعه رها شده و به فراموشی سپرده شده‌اند که در سایه نیاز و محرومیت و در قالب بی‌توجهی و غفلت والدین، محدودیت روابط اجتماعی و فقدان حمایت‌های نهادی و اجتماعی تجلی یافته است. این یافته با نتایج پژوهش ایمان‌زاده و علی‌پور (۱۳۹۸) هم‌راستا است، که در آن تجربه زیسته کودکان کار با احساس تنهایی اگزستانسیال، بی‌معنایی، ناامیدی و رهاشدگی تبیین شده و ضرورت مداخلاتی همچون تقویت تعاملات اجتماعی برای این کودکان مورد تأکید قرار گرفته است.

شرایط ویژه کودکان کار، زیست‌جهان آنان را به نوعی «رکود زیستی» سوق داده است که در آن به دلیل چرخه تکراری و بسته کنش‌های روزمره امکان تجربه و کنش‌های تازه محدود شده و یکنواختی و ملال را بر زندگی روزمره آنان تحمیل کرده است. بر اساس نظریه برگر و لاکمن، واقعیت‌های اجتماعی محصول تعاملات روزمره میان افراد هستند که از طریق این تعاملات ساخته می‌شوند و سپس به تدریج درونی شده و به عنوان بخش معناداری از جهان ذهنی فرد پذیرفته می‌شوند (سیدمن، ۱۳۹۱: ۱۱۱). تجربه «رکود زیست‌جهان» نشان می‌دهد که چگونه نظم تکراری، یکنواخت و بدون خلاقیت زندگی روزانه کودکان کار، به تدریج به واقعیتی بدیهی و پذیرفته‌شده تبدیل می‌شود. کودک این نظم را نه تنها تجربه می‌کند، بلکه آن را بخشی از سرنوشت و هویت خود می‌پندارد؛ فرایندی که از نگاه برگر و لاکمن نوعی عینیت‌یابی واقعیت اجتماعی است. بدین ترتیب، زیست‌جهان این کودکان به جای عرصه‌ای برای توسعه هویت و تعامل، به محلی برای تکرار بی‌وقفه مناسبات بقا و نادیده‌گرفتن نیازهای انسانی تبدیل می‌شود.

مضمون «فرودستی پایدار» در زیست‌جهان کودکان، همچون کاتالیزوری عمل می‌کند که شرایط را برای فرو رفتن هرچه بیشتر در چرخه محرومیت فراهم می‌سازد. بر اساس دیدگاه چمبرز، فقر و فرودستی صرفاً وضعیت اقتصادی نیست، بلکه شبکه‌ای از تله‌های انسانی است که بازتولید می‌شوند (چمبرز، ۱۳۸۷: ۱۴۰). اما آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد، نحوه درونی‌سازی این تله‌هاست؛ جایی که کودکان به تدریج خود را سزاوار این وضعیت می‌پندارند یا حتی راهی برای خروج از آن متصور نیستند. آنان در زیست روزمره‌شان، با مؤلفه‌هایی همچون احساس بی‌قدرتی، بی‌پناهی، و طردشدگی مواجه‌اند که به فرسایش امید و اضمحلال عاملیت شخصی انجامیده است. بدین ترتیب، فرودستی پایدار از یک متغیر صرفاً اجتماعی، به احساسی درونی‌شده بدل می‌شود که حیات کودکان کار را در چارچوبی محدود و ثابت محصور می‌کند. این یافته‌ها، هم‌سو با نتایج پژوهش فابر و پالیج (۲۰۱۵)، نشان می‌دهد که چگونه تلاقی فشارهای اقتصادی و شوک‌های منفی، کودکان را در چرخه‌ای تکرار شونده از فقر و محرومیت محبوس می‌سازد. بدین ترتیب، این وضعیت نهادینه‌شده، بر هویت ادراک‌شده، ارزش‌های درونی‌شده، و چشم‌انداز آینده آنان سایه می‌افکند.

بر این اساس در راستای یافته‌های پژوهش، پیشنهاد می‌شود برنامه‌های آموزشی و حرفه‌آموزی انعطاف‌پذیر طراحی و اجرا شوند؛ برنامه‌هایی که با ساعات کار، محدودیت‌ها و مسئولیت‌های کودکان کار در خیابان سازگار بوده و ارتقای مستمر مهارت‌ها و شایستگی‌های آنان را فراهم سازند. در کنار برنامه‌های آموزشی و حرفه‌آموزی، باید توجه ویژه‌ای به نیازهای فردی کودکان کار و نیازهای روحی و عاطفی آنان مبذول گردد. این امر می‌تواند از طریق ارائه خدمات مشاوره‌ای برای ابراز احساسات و تجربیات صورت پذیرد. همچنین با توجه به تجربه احساس رهاشدگی مضاعف و فرودستی پایدار که در زیست این کودکان مشاهده شد و تداعی‌کننده نوعی «شهروندی درجه‌دو» و «ابژکتیو شدن» آنان است، ضروری است سیاست‌ها و حمایت‌های اجتماعی به‌گونه‌ای تنظیم شوند که وابستگی اقتصادی خانواده‌ها به کار کودک کاهش یابد.

منابع

- آقاپورفرکوش، مجید؛ نوابخش، مهرداد و فتحی، سروش (۱۳۹۷). ارائه مدل تبیین جامعه شناختی کودکان خیابانی شهر تهران در سال ۹۴. *مطالعات امنیت اجتماعی*، ۱۳(۵۳).
- احمدی، علی‌یار؛ میرفردی، اصغر؛ آقایی هیر، توکل؛ کاروانی، عبدالطیف؛ دلاور، مریم السادات؛ گراوند، فاطمه گراوند و امیری، ایلناز (۱۴۰۱). واکاوی معنایی کودک کار از دیدگاه کارشناسان اجتماعی در کلان شهر شیراز. *بررسی مسائل اجتماعی ایران*، ۱۳ (۱).
- اشتراوس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۲). *اصول روش تحقیق کیفی نظریه‌مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها*، ترجمه بیوک محمدی، تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- استونز، راب (۱۳۷۹). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، چاپ اول، تهران: مرکز. اسدپور، عهدیه و اعظم آزاده، منصوره (۱۳۹۹). فراتحلیل مطالعات عوامل اثرگذار بر پیدایش کودکان کار و خیابان. *جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی*، ۷ (۱۶).
- اسدپور، عهدیه؛ رایانپور، راضیه؛ و اسالم‌نژاد گیلوایی، مونا (۱۴۰۳). «کاوش تجربه کودکان کار خیابانی شهر تهران از زیستن در روزگار بیماری همه‌گیر، فصلنامه آموزش بهداشت و ارتقاء سلامت» ۱۲ (۳).
- اصلاحیه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان (۱۴۰۱). مصوب ۱۴۰۱/۷/۲۷.
- ایمان‌زاده، علی و علی‌پور، سریه (۱۳۹۸). تجربه زیسته کودکان کار شهر تبریز از احساس تنهایی، مطالعه به روش پدیدارشناختی. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۸ (۲).
- پیرخندان، پریسا، پروین، ستار و سیاهپور، فاطیما (۱۴۰۰). گونه‌شناسی کار کودکان و آسیب‌های ناشی از آن بر کودکان کار در شهر تهران. *پژوهشنامه مددکاری اجتماعی*، ۸ (۲۸).
- لوئیس، اسکار (۱۳۵۳). فرهنگ فقر، ترجمه سید مهدی ثریا، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۴.
- چمبرز، رابرت (۱۳۸۷). *توسعه روستایی، اولویت بخشی به فقرا*، ترجمه: مصطفی ازکیا، تهران: دانشگاه تهران.
- رفعیان، مجتبی و زاهد، نفیسه (۱۴۰۰). تحلیل فضایی تله‌های فقر و محرومیت شهری در شهر قم. *آمایش محیط*، ۱۴ (۵۴).
- سعدآبادی، علی اصغر و فهری، فاطمه (۱۳۹۹). آسیب‌شناسی پدیده کودکان کار شهر تهران با رویکرد فازی. *مطالعات جامعه‌شناختی شهری*، ۱۰ (۳۷).
- سیدمن، استیون (۱۳۹۱). *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- عرشی، ملیحه، سبزی خوشنمایی، محمد، محمدی، الهام، تکفلی، مرضیه و ایمانی، فرانک (۱۳۹۹). ارزشیابی اثربخشی طرح ساماندهی کودکان خیابانی ایران. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۹ (۴).
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۹). *اقتصاد، فرهنگ، عصر اطلاعات، پایان هزاره*، جلد سوم، ترجمه: افشین خاکباز و احمد علیقلیان، تهران: طرح نو.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲). *ضد روش: منطق و طرح روش‌شناسی کیفی*، جلد دوم، تهران: جامعه‌شناسان.
- میرحسینی، زهرا و قربانی، الهه (۱۳۹۸). تجربه زیسته دختران کار خیابانی؛ در بستر ملاحظات جنسیتی و تفاوت‌های قومیتی، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ۲۶ (۸۴).
- Atkinson-Sh, S. (2017). Street children and 'protective agency': Exploring young people's involvement in organised crime in Dhaka, Bangladesh. *Journal of Youth Studies*, 24(3). <https://journals.sagepub.com>
- Cumber, S. N., & Tsoka-Gwegweni, J. M. (2015). The health profile of street children in Africa: A literature review. *Journal of Public Health in Africa*, 6(2), 566.
- Daniel, N., & Igbanibo, S. (2009). Street children and the challenges of national security. *Bangladesh e-Journal of Sociology*, 6(2), 28–39.

- Ewunetie, A. A., Alemayehu, M., Endalew, B., Abiye, H., Gedif, G., & Simienuh, M. M. (2022). Sexual and reproductive health problems and needs of street youths in East Gojjam Zone Administrative Towns, Ethiopia: Exploratory qualitative study. *Adolescent Health, Medicine and Therapeutics, 13*, 55–66.
- Fabre, A., & Pallage, S. (2015). Child labor, idiosyncratic shocks, and social policy. *Journal of Macroeconomics, 45*, 394–411.
- Fehr, I., & Rijken, C. (2022). Child labor among Syrian refugees in Turkey. *Frontiers in Human Dynamics, 4*, 86152.
- Hills, F., Meyer-Weitz, A., & Asante, K. O. (2016). The lived experiences of street children in Durban, South Africa: Violence, substance use, and resilience. *International Journal of Qualitative Studies on Health and Well-being, 11*, 30302.
- Ibrahim, A., Abdalla, S. M., Jafer, M., Abdelgadir, J., & de Vries, N. (2019). Child labor and health: A systematic literature review of the impacts of child labor on child's health in low- and middle-income countries. *Journal of Public Health (Oxford, England), 41*(1), 18–26.
- Srivastava, K. (2011). Child labour: Issues and challenges. *Industrial Psychiatry Journal, 20*(1), 1–3.
- Vameghi, M., Roshanfekar, P., Ali, D., Noroozi, M., Madani, S., McFarland, W., & Mirzazadeh, A. (2019). Population size estimates of street children in Iran: Synthesis of multiple methods. *Journal of Urban Health: Bulletin of the New York Academy of Medicine, 96*(4), 549–557.